

## ریشه‌شناسی واژه «تازی» با تکیه بر متون تاریخی و ادبی

فاطمه اشراقی<sup>۱</sup>

### چکیده

با نگاهی به میراث مکتوب ایران می‌توان گفت که ایرانیان از دیرباز تاکنون اعراب را با عنوان «تازی» یا «تازیان» خطاب و از زبان عربی با عنوان «زبان تازی» یاد کرده‌اند. با این حال مشخص نیست که چرا و از چه زمانی اعراب را با نام تازی مورد خطاب قرار داده‌اند. یا آنکه چرا تعاریف واژه تازی و دلایل انتخاب این نام برای اعراب متفاوت و گاه مغایر یکدیگر هستند. این مقاله بر آن است تا با تکیه بر روش اسنادی تحلیلی به بررسی و ریشه‌یابی این واژه سره فارسی و چرایی اطلاق آن بر اعراب در متون مختلف تاریخی، لغوی و دینی بپردازد. یافته‌های پژوهش بیانگر وجود یک باور اسطوره‌ای و دینی در نزد ایرانیان باستان است مبنی بر آنکه «تاز» نیای بزرگ عرب‌ها بوده و به این سبب واژه «تازی» بر ایشان و زبانشان اطلاق گردیده است.

**کلید واژگان:** تاز، تازی، بندهش، ریشه‌شناسی.

## ۱. مقدمه

اگر به میراث مکتوب موجود از دیرباز تا امروز نظری افکنده شود، روشن است که گاه ایرانیان، اعراب را «تازیان» نامیده‌اند و گاه از زبان عربی با عنوان زبان «تازی» یاد کرده‌اند. بدون آنکه به دنبال چرایی این نامگذاری باشند یا تقریباً بدانند از چه زمانی ایرانیان ایشان را با این نام خطاب قرار داده‌اند؟ یا چرا هم‌زمان با رشد اندیشه‌های باستان‌گرایانه و ناسیونالیستی پس از انقلاب مشروطه به ویژه در دوره پهلوی و علاقه روزافزون اهل قلم به سره‌نویسی، بسامد واژه تازی و تازیان در آثار برآمده از این دوره دو چندان شد؟ یا چرا تعاریف واژه تازی و چرایی نامگذاری عرب‌ها به این نام در مقالات، فرهنگ‌ها و کتاب‌های معتبر فارسی و عربی، متفاوت و گاه مغایر یکدیگرند؟ با مراجعه به پژوهش‌های پیشین، می‌توان مشاهده کرد، برخی تعاریف و برداشت‌های گوناگونی که از واژه تازی شده، برآمده از استنباط‌ها، نتیجه‌گیری‌های شخصی و برساخته‌های ذهنی نویسندگان آنهاست که در بیشتر مواقع بدون سند تاریخی متقن مطرح شده است. از سویی، هنگام رجوع به فرهنگ‌های معتبر فارسی مشاهده می‌شود، به دلیل عدم توجه فرهنگ‌نویسان به زبان‌شناسی تاریخی و ریشه‌یابی خاستگاه واژه‌ها، گاه اشاره‌ای بسیار کوتاه و سطحی به این واژه شده و گاه تنها به این اکتفا شده که تازی همان عرب است، بدون آنکه به بررسی و چرایی این نامگذاری یا به ریشه‌های تاریخی آن با تکیه بر اسناد و مدارک تاریخی بپردازند، برای نمونه جارالله زمخشری (۵۳۸-۴۶۷ ه.ق)، در کتاب *مقدمه‌الادب* که یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌های عربی به فارسی به شمار می‌آید، در ذیل واژه «عربی» بدون اشاره به چرایی این نامگذاری می‌گوید: «عربی: تازی زبان، شخصی که پدر و مادر او عرب باشد» (زمخشری، ۱۸۴۳: ۳۱)، یا علی‌اکبر دهخدا در *لغت‌نامه دهخدا*، در ذیل واژه تازی، تنها به ذکر روایات متفاوت و گاه متناقض و مثال‌هایی از متون تاریخی و ادبی که در آن واژه تازی ذکر شده، بسنده کرده است، بدون آنکه نظر و عقیده متقنی را در این باره ابراز کند یا از مجموع گفته‌های دیگران، خواننده را به نتیجه‌ای قانع‌کننده هدایت کند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۴: ۵۴۷۷-۵۴۷۹).

این در حالی است که چنین تحقیقاتی نیازمند جامع‌بینی و واکاوی ژرف و دور از هرگونه تعصب نژادی، قومیتی؛ همچنین گردآوری آراء و اندیشه‌های تمام پژوهشگران ایرانی و خاورشناسان؛ بررسی راستی و ناراستی آنها و استخراج حقیقت از میان انبوه نظرات با تکیه بر تمامی اسناد و مدارک تاریخی و روایات دورافتاده است که گاه غبار فراموشی گرفته‌اند.

باری، چندگونگی و تناقض در معنای واژه تازی، موجب شد تا با روش اسنادی تحلیلی و با تکیه بر متون کهن تاریخی، ادبی و دینی که در آنها اشاراتی به این واژه شده، به بررسی سیر تاریخی

این واژه، ریشه‌یابی آن و نقد پژوهش‌های پیشین پرداخته تا بتوان به این پرسش اصلی مقاله پاسخ داده شود: چرا ایرانیان از دیرباز عرب‌ها را تازی می‌نامیدند؟

### ۱.۱. پیشینه پژوهش

بر اساس جستار در پژوهش‌های پیشین به نظر می‌رسد که تاکنون در زمینه مورد نظر، پژوهش مستقلی که به تفصیل به ریشه‌شناسی واژه تازی و معنای آن با تکیه بر متون، اسناد تاریخی و ادبی بپردازد، تألیف نشده و تنها در مطاوی بعضی از کتب و به صورت پراکنده، اشاراتی به این واژه شده است. به عبارتی دیگر، برغم آنکه برخی پژوهش‌ها به شکل پراکنده از نامگذاری عرب‌ها به تازی سخن گفته‌اند، اما نوشته‌ای که به صورت جداگانه به بررسی این مسئله بپردازد، در دست نیست. برخی از پژوهش‌هایی که تا حدودی به این موضوع پرداخته‌اند، به شرح ذیل است:

– «تازی»: این مقاله را آقای وحید در سال ۱۳۱۰ ه.ش نگاشته‌اند و در مجله *ارمغان* به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله یک صفحه‌ای، به دلیل اندیشه‌های ملی‌گرایانه یا تشابه لفظی میان واژه تازی و دیگر واژه پهلوی، یعنی «تاختن»، بر این باور است که تاز به معنای تاخت و فرومایه است و پارسیان از روی تعمد این واژه را بر عرب‌ها اطلاق کرده‌اند.

– «تأملی در تعریف دو واژه از فرهنگ معین»: این مقاله از هرمز شیرین بیگ مهاجر در مجله *حافظ*، در سال ۱۳۸۸ ه.ش منتشر شده است. نویسنده نقدی کوتاه بر دو واژه «فراز» و «تازی» در فرهنگ معین داشته است. وی بدون استناد به کتب، روایات تاریخی معتبر و تنها با تکیه بر برساخته‌های ذهنی خود نظری مشابه به نظر سیف‌الله وحید ارائه داده است: از آنجا که عرب بر ایران‌زمین یورش بردند و به قتل و غارت پرداختند، ایرانیان پس از اسلام ایشان را تازی نامیدند.

– «اسم العرب عند الفرس: تازی»: این مقاله حاصل پژوهش السید عبدالله الرفاعی است که در سال ۱۳۲۲ ه.ق در مجله *الهلال* به چاپ رسیده است. وی در این مقاله یک صفحه‌ای، واژه تازی را شکل فارسی شده واژه «طائی»، یعنی منسوب به قبیله «طیّ» می‌داند.

### ۲. معانی مختلف واژه «تازی» در فرهنگ و زبان فارسی

#### ۱.۲. تاز نیای بزرگ عرب

اگر به نوشته‌های تاریخ‌نگاران فارسی تبار عربی‌نویس یا فارسی‌نویس پس از اسلام که با اعتقادات و باورهای اساطیری ایرانیان باستان آشنایی داشتند نگریسته شود، می‌توان دریافت که



از «تاز» بارها به عنوان نیای بزرگ عرب‌ها یاد کرده‌اند. کسی که نسب ضحاک، پادشاه عرب تبار ایران زمین، به او باز می‌گردد. وجود منابع بسیاری که «تاز» را نیای بزرگ عرب‌ها دانسته‌اند، می‌تواند این فرضیه را بیش از پیش تقویت کند.

گفتنی است برای اثبات این فرضیه، روایات، اسناد تاریخی و ادبی بر حسب ترتیب زمانی از قرن سوم هجری تا دوره معاصر - بررسی شده است، سپس به تحلیل و بررسی یک سند کهن که به دین زردشتی تعلق دارد و مدعای این پژوهش را تأیید می‌کند، پرداخته می‌شود.

محمدبن جریر طبری (۳۱۰-۲۲۴ ه.ق)، شاید از نخستین تاریخ‌نویسانی است که در ضمن بیان سلسله نسب تاریخی ضحاک، به باور ایرانیان پیش از اسلام مبنی بر آنکه «تاج» یا «تاز» نیای بزرگ عربان بوده است و از این رو آنها را «تازیان» می‌نامند، اشاره می‌کند: «مردم یمن نیز دعوی انتساب وی دارند و پندارند که وی از مردم آنجا بود و ضحاک پسر علوان پسر عبید پسر عویج بود... ولی پارسیان... گویند که وی بیوراسب پسر ارونداسب پسر زینکاو پسر ویروشک پسر تاز پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کیومرث بود. و بعضی‌شان نسب او را به کیومرث برند. اما نام پدران وی را جور دیگر آرند و گویند ضحاک پسر اندراسب پسر ریحدار پسر ویدریسنگ پسر تاج پسر فریاک پسر ساهمک پسر مادی پسر کیومرث بود. به پندار گبران، تاج نیای ضحاک پدر عربان بوده است» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۶).

حمزه اصفهانی (۳۶۰-۲۸۰ ه.ق)، دیگر زبان‌شناس و مورخ نکته‌سنج فارسی تباری است که تلاشی ستودنی برای حفظ فرهنگ و زبان فارسی مبذول داشته است تا آنجا که ابوریحان بیرونی (۴۴۰-۳۶۲ ه.ق)، از او با عنوان «ابصر بالفارسیه» (آگاه‌تر از دیگران به زبان فارسی) (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۰: ۶۵)، یاد کرده است.

حمزه اصفهانی در کتاب گرانها و سودمند خود تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء (تاریخ پیامبران و شاهان)، که در گردآوری و تألیف آن از تلفیق و مقایسه خداینامه‌ها و سیرالملوک بهره برده است، گفته طبری را تأیید می‌کند و چرایی نامگذاری عرب به تازیان یا تاجیان را به دلیل نام نیای بزرگشان «تاج» می‌داند: «ده آک ترکیبی است از ده و آک، یعنی عیب. وی ده عیب را در جهان به وجود آورد که اینجا محل ذکر آنها نیست. این لقب نهایت درجه قبیح بود، اما در تعریب بسیار زیبا گردید زیرا ده آک در تعریب به ضحاک تبدیل یافت و همین اسم در کتاب‌های عربی متداول است. بیوراسب پسر اروند اسف بن ریکان بن ماده سره بن تاج بن فروال بن سیامک بن مشی پسر

کیومرث بود. و تاج جدّ وی کسی است که عرب از فرزندان او هستند و از این رو، آنان را تاجیان (تازیان) خوانند» (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۲).

ابن مسکویه (متوفی ۴۲۱ ه.ق)، دیگر مورخ و فیلسوف ایرانی تبار در کتاب ارزشمندش *تجارب الامم*، بر گفته مورخان هم تبار پیشین خود صحنه می‌گذارد و ضحاک را از نوادگان «تاج» که نیای بزرگ قوم عرب بوده دانسته است: «ضحاک بنابر پندار پارسیان از فرزندان کیومرث بوده است و تاج از جمله نیاکان اوست که عرب‌ها به او نسب داده می‌شوند. از این رو، به آنها تاجی می‌گویند و بیوراسب را ازدهاق لقب داده‌اند. برخی بر این باورند که جمشید دخترش را به ازدواج یکی از بزرگ‌زادگان خاندانش در آورد و حکومت یمن را به او بخشید و ضحاک حاصل این ازدواج بود اما عرب‌ها چنین نمی‌اندیشند» (ابن مسکویه، ۱۴۲۴ ه.ق، ج ۱: ۶۲).

نویسنده گننام *مجمّل التورایخ* نیز در بیان سلسله نسب ضحاک چنین می‌گوید: «ضحاک بن اروناسب... بن ریکان بن ماده سر بن تاج بر فروال بر سیامک بن مشی بن کیومرث. و تاج جد او بود که عرب از نسل اویند و به زمین بابل نشست و...» (مجمّل التورایخ، ۱۳۱۸: ۲۶)، و نام اصلی او را قیس لهوب می‌داند که گاه ضحاک و حمیری نیز خوانده می‌شود (همان: ۲۵-۲۶).

ابوریحان بیرونی، در ضمن بیان نسب‌نامه ضحاک، «قار» را نیای بزرگ عرب به حساب آورده است: «ضحاک بن علوان که از عمالقه بود و او بیوراسب بن اورند اسب بن زینکا بن بریشند بن غار است - ن ب - قار، که او پدر عرب عاربه محسوب است و پسر افرواک بن سیامک بن میشی است» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۴۶). اما از آنجا که به دلیل خطای فراوان ناسخان، تحریف و تصحیف در نام‌های خاص در کتاب *آثار الباقیه فی القرون الخالیه* بسیار مشاهده می‌شود، می‌توان گفت «قار» یا «غار» تصحیف «تاز» بوده است (صفا، ۱۳۳۳: ۴۵۷).

ابوسعید عبدالحی گردیزی از دیگر مورخان سده چهارم هجری در کتاب خود با عنوان *زین الاخبار* به تقلید از ابوریحان بیرونی، سلسله نسب ضحاک را چنین بیان می‌کند: «نام او بیوراسب و او پسر اروناسپ بن زینکاو بن بریشید بن بار کی پدر تازیان بود، بن فروال بن سیامک بود. و اروناسپ را تازیان شاه گفتندی» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴). به احتمال بسیار، «بار» همان «تاز» بوده که در گذر زمان و به خاطر لغزش ناسخان و مصححان دچار تحریف شده است.

ابن بلخی تاریخ‌نویس قرن ششم هجری در کتاب *فارسنامه* که یکی از قدیمی‌ترین منابع معتبر فارسی درباره تاریخ ایران باستان است، در ذکر سلسله نسب ضحاک به اختلاف نسب‌شناسان عرب و ایرانی اشاره می‌کند: «در نسب او خلاف است میان نسابه. و بعضی می‌گویند از نسابه کی اصل

او از یمن بودست و نسب او ضحاک بن علوان بن عبید بن عویج الیمنی است و از خواهر جمشید زاده بود و جمشید او را به نیابت خود به یمن گذاشته بود. و نسابه پارسیان نسب او چنین گفته‌اند: بیوراسب بن ارونداسف بن دینکان بن و بهزسنک؟ بن تاز بن نوارک بن سیامک بن مشی بن کیومرث. و این تاز که از جمله اجداد اوست پدر جمله عرب است و چون پدر عرب بود اصل همه عرب به او می‌رود و این سبب است که عرب را تازیان خوانند، یعنی فرزندان تاز. هر چه عجم‌اند با هوشنگ می‌رود و عرب با این تاز می‌رود» (ابن بلخی، ۱۳۸۴: ۱۱).

این گفته ابن بلخی به روشنی بیانگر آن است که اعتقاد به «تاز» به عنوان نیای بزرگ عرب ریشه در فرهنگ و باور ایرانیان باستان داشته است و دیگر ملت‌ها از جمله عرب چنین باوری نداشته‌اند. اما از جمله فرهنگ‌نویسان معاصر که به معنای واژه تازی پرداخته و «تاز» را نیای بزرگ عرب دانسته، رضا قلی‌خان هدایت است. این فرهنگ‌نویس معروف قرن سیزدهم هجری، با روشی عالمانه و نقادانه و با تکیه بر اسناد تاریخی و با باریک‌بینی منحصر به فردش، نامگذاری عرب به این نام را به آن دلیل می‌داند که تاز در فرهنگ و باورهای اساطیری ایران نیای بزرگ عرب به شمار می‌آمده است: «فرزانه بهرام بن فرزانه فرهاد گفته: تاز نام یکی از پسران سیامک بوده و تازیان از نسل اویند و از بعضی تواریخ نیز چنین معلوم می‌شود که تاز پسرزاده سیامک بن میشی بن کیومرث بوده و پدر جمله عرب‌ست و نسب تمام عرب به تاز می‌رسد؛ چنانکه نسب همه عجم به هوشنگ شاه می‌رسد» (هدایت، ۱۲۸۸: ۲۵۲).

محمد پادشاه، صاحب فرهنگ *آندراج*، عیناً گفته صاحب فرهنگ *انجمن آرای ناصری* را در متن کتابش گنج‌نایده و بر چنین باوری در نزد ایرانیان صحه گذاشته است (محمد پادشاه، ۱۳۳۶، ج ۲: ۱۰۰۴). تا این قسمت، اسناد و مدارک تاریخی از قرن‌های اولیه اسلامی تا دوره معاصر بررسی شد. اما برای پاسخی حقیقی و متقن، تنها به گفته فرهنگ‌نویسان و مورخان ایرانی تبار بسنده نشده است، بلکه به کاوش و جستجو در کتاب‌های دینی زردشتیان، سنت‌ها و باورهای افسانه‌ای ایرانیان نیز پرداخته شده است تا بتوان به سندی مبنی بر چرایی این باور در خاطره تاریخی ایرانیان باستان و باورهای دینی آنها دست یافت و سرچشمه اصلی این نامگذاری را شناسایی کرد.

یکی از مهم‌ترین کتاب‌های دینی تاریخی زردشتیان که رد پای چرایی این نامگذاری در آن مشهود است، کتاب *بُندهش (اصل آفرینش)*، تألیف و گردآوری فرنیغ دادویه یا دادگی موبد زردشتی قرن سوم هجری به زبان پهلوی است که در گردآوری آن از متون و آثار اوستایی از جمله زند، بهره برده شده و در حد امکان گنجینه‌ای گرانها از متون و باورهای دینی زردشتیان درباره آغاز آفرینش،

دودمان‌شناسی، قوم‌شناسی و... برای آیندگان و به ویژه تاریخ‌پژوهان امروزی در آن حفظ شده است. وی در بخشی از کتاب خود با عنوان «دربارهٔ چگونگی مردمان»، اطلاعات قابل توجه و ارزشمندی دربارهٔ اسطورهٔ آفرینش زردشتی و وجه تسمیهٔ عرب به «تازی» در میان ایرانیان باستان ارائه می‌دهد: «به دین گوید که مردمان را ده گونه فراز آفریدم. نخست آن کیومرث روشن و سپیدچشم است... چون کیومرث به هنگام درگذشت تخمه بداد، آن تخمه‌ها به روشنی خورشید پالوده شد... چهل سال [آن تخمه] در زمین بود. با به سر رسیدن چهل سال، ریاس تنی یک ستون، پانزده برگ، مهلی و مهلیانه [از] زمین رستند. درست [بدان] گونه که ایشان را دست بر گوش باز ایستد یکی به دیگری پیوسته هم بالا و هم دیسه بودند... آنگونه همبالا بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده... چنین گوید که [پرسید]: کدام بیشتر آفریده شد، فرّ یا تن؟ هر مزد گفت که فرّه بیشتر آفریده شد و تن، سپس، برای آن آفریده شده است... سپس هر دو از گیاه پیکری گشتند و آن فرّه به مینویی در ایشان شد که روان است... هر مزد به مشی و مشیانه گفت که مردم‌اید، پدر و مادر جهانید. شما را با برترین عقل سلیم آفریدم... اندیشهٔ نیک اندیشید، گفتار نیک گوید، کردار نیک ورزید، دیوان را مستایید... ایشان چون به راه افتادند... نخستین سخنی که گفتند این [بود] که هر مزد آب و زمین و گیاه و جانور و... را... آفرید... پس اهریمن به اندیشهٔ ایشان بر تاخت و اندیشهٔ [ایشان] را پلید ساخت و ایشان گفتند که اهریمن آفرید آب و زمین و گیاه و دیگر چیز را. چنین گفته شده [است که] آن نخستین دروغگویی که توسط ایشان بافته شد... اهریمن نخستین شادی را از ایشان به دست آورد این [بود] که بدان دروغگویی هر دو دروند شدند و روانشان تا تن پسین به دوزخ است... ایشان نخست پوشش [از] پوستین پوشیدند... [و تا] پنجاه سال کامه هم‌آمیزی‌شان نبود و اگر نیز هم‌آمیزی بود آنگاه فرزندی‌شان نبود. با به سر رسیدن پنجاه سال [به] فرزندی‌خواهی فراز اندیشیدند... از ایشان به نه ماه جفتی زن و مرد زاد... شش جفت نر و ماده از ایشان پدید آمد. برادر تنی خواهر را به زنی همی کرد. همه با مشی و مشیانه [که جفت] نخستین [بودند] هفت جفت شدند. از هر یک از ایشان تا پنجاه سال فرزند بیامد. خود به یکصد سال بمردند. از آن شش جفت یکی سیامک نام، مرد و زن [وشاگ بود]. از ایشان جفتی زاد که مرد فراوگ و زن فراوگین نام بود. از ایشان پانزده جفت زاده شد که از هر جفتی گونه‌گونه‌ای بود و بسیاری جهانیان از ایشان بود. از آن پانزده گونه، نه گونه‌شان بر پشت گاو سربسوغ بدان دریای فراخکرد بدان شش کشور دیگر گذشتند... شش گونه به خونیرس ماندند. از آن شش گونه جفتی، مرد تاز و زن گوازک<sup>۱</sup>

۱. گفتنی است مهرداد بهار در کتاب *واژه‌نامهٔ بندهش*، از همسر «تاز» با عنوان «تازگ» *tāzag* یاد کرده است نه گوازک. در توضیح آن چنین می‌گوید: «تازگ، نام زن «تاز» که در عربستان بودند» (بهار، ۱۳۴۵: ۱۵۰)؛ بنابراین، عرب از فرزندان «تاز» و «تازگ» هستند.

نام بود. ایشان [را نشستنگاه] به دشت تازیان بود. دشت تازیان را نام از اوست و به سبب او است [که] چنین خوانند. جفتی، مرد هوشنگ، زن گوزگ نام، ایرانیان از او بودند» (بندش، ۱۳۹۵: ۸۰-۸۳).

متأسفانه این سند تاریخی مهم تا حدودی مسکوت مانده و غبار فراموشی به خود گرفته است و به رغم ارزش تاریخی‌اش، تاکنون کسی در اثبات چرایی نامگذاری عرب و زبانشان به تازی به آن استناد نکرده است. این سند با ارزش تاریخی به دو دلیل قابل توجه و تأمل است:

۱. فرنبغ دادویه در این متن بنا بر باورهای دینی زردشتیان و اسطوره‌های ایرانیان باستان، به صراحت به چرایی نامگذاری عرب به «تازی» از سوی ایرانیان باستان اشاره کرده است. وی «تاز» را از جمله فرزندان «کیومرث» و «مشی» و «مشیان» می‌داند که همراه با همسر خود در عربستان امروزی رحل اقامت افکند؛ از این رو، ایرانیان از دیرباز این سرزمین را دشت تازیان و فرزندان را تازی نام نهاده‌اند.

۲. از گفته‌ی وی کاملاً چنین برمی‌آید که نام «تازی» پرورده و زاییده‌ی فکر ایرانی زردشتی است و یک واژه فارسی سره به شمار می‌آید که به پیش از اسلام باز می‌گردد و از هیچ زبان دیگری به وام گرفته نشده است؛ از این رو، بسامد این واژه پس از انقلاب مشروطه به ویژه در دوره پهلوی و به دنبال تلاش برای پاکسازی زبان فارسی به عنوان نماد هویت ایرانی از واژگان بیگانه و تأکید بر سرهنویسی، دو چندان شده است.

ذکر این مطلب لازم است که فرنبغ دادویه در بخشی دیگر از کتاب خود با عنوان «درباره تخمه و پیوند کیان»، ذیل سلسله نسب تاریخی ضحاک ماردوش، یکی از نیاکانش را تاز می‌داند؛ بنابراین، او را پادشاهی عرب تبار می‌داند که از بابل به پاخاست و جمشید پادشاه ایران را از تخت شاهی برکنار کرد و به مدت هزار سال با نیرنگ اهریمن پادشاهی راند و بر ایرانیان جفاهای بسیاری روا داشت<sup>۱</sup>: «ضحاک پسر آرو داسب پسر گاو پسر اسبیر آفشنگ پسر تاز پسر فرواگ پسر سیامک

۱. فردوسی که در تدوین شاهنامه از خداینامه‌ها و دیگر کتاب‌های تاریخی بهره برده است، در شاهنامه بارها بر تازی بودن ضحاک اشاره کرده است و او را با این صفت خطاب قرار داده، اما به چرایی این نامگذاری اشاره‌ای نکرده است. وی با تأکید بر تازی بودن ضحاک، ایران‌شهر آن زمان را چنین به تصویر می‌کشد:

یکی مرد بود اندر آن روزگار	ز دشت سواران نیزه‌گذار...
که مرداس نام گرنامه‌ی بود	به داد و دهش برترین پایه بود...
پسر بد مر این پاک دل را یکی	کش از مهر بهره نبود اندکی
جهانجوی را نام ضحاک بود	دلیر و سبکسار و ناپاک بود
کجا بیوراسبش همی خواندند	چنین نام بر پهلوی راندند
نهان گشت کردار فرزندگان	پراکنده شد کام دیوانگان



است. از سوی مادر، ضحاک پسر اُودک فرزند بیک... پسر اهریمن است» (بندهش، ۱۳۹۵: ۱۴۸).

## ۲.۲. تازنده

برخی پژوهشگران یا به دلیل اندیشه‌های ناسیونالیستی و پان‌ایرانیسم و بدون تکیه بر اسناد و مدارک تاریخی یا به دلیل تشابه لفظی میان واژه «تازی» و دیگر واژه پهلوی، یعنی «تاختن» و دیگر مشتقات آن مانند «تازیان»، «تازنده» و...، چرایی نامگذاری عرب به «تازیان» را به پس از ورود اسلام به ایران زمین بازمی‌گردانند.

ایشان می‌کوشند اثبات کنند که وقتی اعراب بیابان‌نشین در قرن اول هجری خاک ایرانشهر را عرصه تاخت و تاز قرار دادند و پایه‌های امپراتوری ساسانی را در هم فروریختند و آرام آرام این کهن‌بوم را ضمیمه قلمرو خود کردند؛ تا قرن‌ها آینده فرهنگی و سیاسی‌اش را دستخوش دگرگونی کردند. ایرانیان تصمیم گرفتند که در واکنش به این اقدام وحشیانه، عرب‌ها را تازیان، یعنی اهل تاخت و تاز بنامند. این در حالی است که برداشتشان بیشتر بر تخیل استوار است تا سند تاریخی و نمی‌توان در توجیه چرایی این نامگذاری به آن تکیه کرد؛ زیرا کاربرد واژه تازی چنانکه مطرح شد به پیش از اسلام بازمی‌گردد و ایرانیان از دوران باستان، عرب را *tāzīk*، *tāčīk*، *tājīk* و عربستان را *dašt i tāzīkan* و عرب را *tāzīkān* می‌نامیدند (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۳۵۷)؛ چنانچه در زبان باستانی سغدی که از مهم‌ترین زبان‌های ایرانی میانه شرقی بوده است، بر عرب *(t'zyktāzīk)*، اطلاق می‌شده است (قریب، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۸۵).

آنچه این فرضیه را بیش از پیش سست و بی‌اعتبار می‌نماید، هنگامی است که به میراث شعر و نثر فارسی نظر افکنده شود، مشاهده می‌شود از همان قرن‌های اولیه اسلامی، واژه «تازی» دقیقاً به معنای «عربی» امروز به کار می‌رفته است. کاربرد این واژه در میان شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان رواج چشمگیری داشته و هرگز بار اهانت آلود و نژادپرستانه نداشته است. برای نمونه به سه مورد در ذیل اشاره می‌شود:

فردوسی ذیل داستان پادشاهی اسکندر می‌گوید:

زبان‌ها نه تازی و نه خسروی      نه ترکی نه چینی و نه پهلوی

(فردوسی، ۱۹۶۰، ج ۷: ۶۸).

هنر خوار شد، جادویی ارجمند      نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز      به نیکی نبودی سخن جز به راز

(فردوسی، ۱۹۶۰، ج ۱: ۴۳-۵۱).



۲. منوچهری دامغانی که از فرهنگ و زبان عربی بسیار تأثیر پذیرفته است، با تضمین بخش آغازین قصیده‌ای از عتاب بن ورقاء، قصیده خود را بر وزن قصیده این شاعر عرب سروده است. وی در این قصیده از زبان عربی با عنوان «تازی» یاد کرده است:

اما صحابه تازیست و من همی      به پارسی کنم اما صحای او  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۴۷: ۸۵).

۳. خاقانی شروانی از دو دیوان خود که یکی به پارسی و دیگری به تازی بوده است، یاد می‌کند: در دو دیوانم به تازی و دری      یک هجاء فحش هرگز کس ندید  
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۳: ۸۷۳).

همچنین محمد دبیرسیاقی، در مقاله «تات، تاجیک و تازیک» به نقد گونه‌ها و معانی تات، تاجیک و تازیک در فرهنگ‌های مختلف با تکیه بر متون منظوم و منثور فارسی پرداخته، در گوشه‌ای از یادداشت خود، به دیرینگی این واژه در فرهنگ و زبان فارسی اشاره کرده است: «برخی از فرهنگ‌ها «تازیک» و جمع آن «تازیکان» را معادل «تازی» و جمع آن «تازیان» به معنی عرب و زبان عربی دانسته‌اند که بر اساسی نیست. اما در دوران اسلامی این صورت به این معنی مطلقاً و ابداً در آثار فارسی به کار نرفته است، همچنان که دیگر کلمات پهلوی مختوم به «ایک» در دوران اسلامی صورت مختوم به «یک» خود را نگاه نداشته‌اند، «تازیک» پهلوی همان «تازی» دوران اسلامی است تنها در معنی عرب و زبان عربی نه «تازیک» با معنای مورد نظر در این بحث [= غیر ترک]» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۰، ج ۶: ۳۴۰۸).

از جمله فرهنگ‌نویسان دیگری که «تاز» را به معنای «تازنده» دانسته، غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین رامپوری است. وی به پیروی از خان آرزو صاحب کتاب *سراج اللغات*، «تازی» را منسوب به «تاز» به معنای تازنده می‌داند: «در سراج اللغات نوشته که تازی به معنای عربی و این منسوب به تاز است؛ چون لفظ تاز به معنای تازنده نیز آمده و در اوایل اسلام عربان تاخت و تاراج بسیار در ایران کرده‌اند؛ بدین جهت نسبت به تاز کرده» است (رامپوری، ۱۳۶۳: ۱۸۸).

محمدعلی داعی‌الاسلام، صاحب فرهنگ نظام، در چرایی نامیدن «سگ تازی» مردمانده است و می‌نویسد: «یک قسم سگ شکاری که لاغر و پاهاش دراز دارد، تازی نامیده می‌شود. گویا نسل سگ مذکور از عربستان آمده، تازی نامیده شد یا از جهت زیاد دویدن و تاختن تازی نامیده شده» (داعی‌الاسلام، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۸۴).

نویسنده مقاله «تازی»، به دلیل اندیشه‌های ناسیونالیستی اطلاق واژه «تازی» در معنای «تازنده»

و «فرومایه» از جانب پارسیان بر عرب را واکنشی در مقابل اطلاق واژه «عجم» از جانب عرب بر پارسیان می‌داند: «می‌توان گفت: اطلاق کلمه تازی بر عرب مکافات اطلاق کلمه عجم است بر پارسی. عرب به سبب غور فصاحت و بلاغت و توسعه لغت فارسیان را عجم نامید به معنی الکن و بی‌زبان. دانشمندان فارس هم که در عین مقهوریت از هیچ انتقام فروگذار نمی‌کردند، عرب را تازی نام نهادند و هر دو تسمیه به حدی شهرت یافت که پارسیان به عجم و عربان به تازی در کشور خود و بلاد بیگانه مشهور شدند. تاز در فارسی به معنی تاخت و فرومایه و امرد زشت‌کار و یک نوع سگ شکاری می‌باشد که آن را تازی هم می‌نامند و از اطلاق این لفظ بر عرب یکی یا تمام این معانی ملحوظ پارسیان بوده است» (وحید، ۱۳۱۰: ۶۲۷-۶۲۸).

هرمز شیرین بیگ مهاجر در مقاله «تأملی در تعریف دو واژه از فرهنگ معین»، به نقد دو واژه «فراز» و «تازی» در این فرهنگ پرداخته است. وی ضمن ردّ نظر محمد معین، که در مباحث بعدی به آن اشاره خواهد شد، درباره چرایی نامگذاری عرب به «تازی» عقیده و نظر سست‌تری را ارائه می‌دهد. وی احتمالاً به دلیل احساسات ناسیونالیستی و ایران‌دوستی‌اش، اعتقاد دارد که دلیل این نامگذاری از آن جهت بوده که اعراب پس از حمله به ایران‌شهر، سوار بر اسبان خود به تاخت و تاز و تعرض به مال و جان و ناموس مردم پرداختند، در نتیجه ایرانیان آنها را اعراب تازی، یعنی کسانی که بر پارسیان یورش بردند و به قتل و غارت پرداختند، لقب دادند (شیرین بیگ مهاجر گرگان، ۱۳۸۸: ۴۹).

در میان خاورشناسان، لاگارد<sup>۱</sup>، خاورشناس فرانسوی، نظر تقریباً مشابهی ارائه می‌دهد. وی بر این باور است که گونه‌های فارسی «تاجیک، تازیک، تازی»، یعنی ساکنان اولیه ایران که نه عرب هستند و نه ترک، و «تازیانه» به معنای شلاق با تاج به معنای دیهیم و افسر در ارتباط است. افزون بر این، وی اعتقاد دارد که تازیانه در اصل به معنای عربی و تازی بوده است؛ زیرا سامیان با اقوام زیردست خود چندان رفتار خوبی نداشتند (هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۱۴۲).

### ۳.۲. طائی و منسوب به قبیله طئی

قبیله طئی یکی از قبایل شناخته شده و قدیمی عرب است که در آغاز در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می‌کردند؛ اما پس از ویرانی سد مأرب این قبیله در قرن دوم پس از میلاد به شمال شبه جزیره کوچ کردند و پس از فروپاشی تمدن باشکوه نبطی‌ها، نخستین حکومت عربی را در آنجا بنا



نهادند. به نظر می‌رسد در گذر زمان، طائیان آرام آرام تحت قلمرو و قیمومیت پادشاهان حیره و به دنبال آن امپراطوری ساسانی قرار گرفتند؛ از این رو، می‌توان گفت قبیله طی یکی از مهم‌ترین قبایل عرب بوده است که از پیش از اسلام با ایرانیان در ارتباط بوده‌اند (اوبنهایم و دیگران، ۲۰۰۷، ج ۱: ۲۶۴-۲۶۵).  
گویا به دلیل آشنایی دیرینه ایرانیان با قبیله طی، برخی از پژوهشگران و خاورشناسان بنا بر، بر ساخته‌های ذهنی و بدون توجه به مباحث ریشه‌شناسی<sup>۱</sup> و اساطیری، چنین استنباط کرده‌اند که واژه «تازی»، فارسی شده واژه «طی» است؛ بدون آنکه درباره چگونگی تبدیل شدن این واژه به «تازی» و تغییر بافت آوایی آن در مرحله گذار از زبان عربی به زبان فارسی به اصول و مبانی آواشناسی و زبان‌شناسی تکیه داشته باشند یا آنکه در توجیه گفته خود، به اسناد تاریخی مبنی بر باورهای ایرانیان باستان درباره اسطوره تکوین انسان نقبی بزنند!

ابراهیم پورداد، پژوهشگر بی‌بدیل مطالعات اوستاشناسی و فرهنگ ایران باستان، از جمله کسانی است که «تازی» را تغییر یافته واژه «طی» می‌داند. وی در پانوشت شرح و توضیح یشت‌ها می‌گوید که اژی دهاک یا ضحاک از سرزمین بابل بوده است، سرزمینی که ایرانیان باستان یک طایفه عرب تبار از ساکنین آن دیار را تازی می‌نامیدند. و در گذر زمان، اسم این طایفه را بر نژاد عرب اطلاق کردند (یشت‌ها، [بی تا]: ۱۸۹).

محمد معین، در ذیل واژه «تازی» در برهان قاطع چنین می‌گوید: «از تاز + ی نسبت، در پهلوی *tāzhik*، ایرانیان قبیله طی از قبایل یمن را که با آنان تماس بیشتر داشتند [در عهد انوشیروان یمن مستعمره ایران شد]، تاز و منسوب بدان را تازیک می‌گفتند، و سپس این اطلاق را به همه عرب تعمیم دادند؛ چنانکه یونانیان و رومیان *persia* و عرب فرس را به همه ایرانیان اطلاق کردند و ایرانیان یونان را، به نام قبیله یون در آسیای صغیر، به همه قوم هلاس اطلاق کردند» (برهان، ۱۳۴۲، ج ۱: ۴۵۸).  
حسن انوری، دیگر ادیب و فرهنگ‌نویس معاصر ایرانی در کتاب فرهنگ بزرگ سخن، بر گفته محمد معین صحه گذاشته است: «تازی منسوب به طی قبیله‌ای از اعراب» است (انوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۵۷۶).  
همچنین محمد حسن دوست، پژوهشگر و متخصص زبان‌های ایرانی، بر این باور است که *tāčik* به قبیله طی که به طور کلی به تمام عرب اطلاق می‌شد، منسوب است و از واژه سریانی *taiyāyē* وام گرفته شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۸۱۳).

یحیی ماهیار نوایی، نیز در مقاله «تاجیک و تازیک»، بر این تأکید داشته است که تازیک و

تازی در صورتی که به معنای عرب به کار رود، در اصل مرگب از طی یکی از قبایل عرب و پسوند زیک zīk یا جیک čik است (ماهیار نوایی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۸-۳۱۰).

در میان پژوهشگران عرب، السید عبدالله الرفاعی، از معدود پژوهشگرانی است که به کاربرد اصطلاح تازی در میان ایرانیان باستان اشاره کرده است. وی اعتقاد دارد که سریانیان، از عرب با نام «طی» که از مشهورترین قبائل عرب در عراق امروزی بود، یاد می‌کردند؛ و به این ترتیب هر عرب تباری را طائی می‌نامیدند. وانگهی ایرانیان که با عرب از طریق سریانیان که در بین‌النهرین می‌زیستند، آشنا شده بودند، ایشان را به تقلید از سریانیان، طائی می‌نامیدند. گفتنی است که واژه «تازی» یا «تاجی» شکل فارسی شده «طائی» است (الرفاعی، ۱۳۲۲ ه.ق: ۹۹).

جواد علی، دیگر پژوهشگر سرشناس عرب، درباره چرایی نامگذاری عرب به تازی در نزد ایرانیان، واژه «تازی» را تغییر یافته واژه «طی» قبیله معروف عرب که در همسایگی امپراطوری ایران زندگی می‌کردند می‌داند (علی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱: ۳۱-۳۲).

اگر چه آرتور امانوئل کریستین سن، ایرانشناس شهیر دانمارکی، با تکیه بر متون دینی و تاریخی ایرانیان باستان تأکید دارد که بانیان نژاد معمولاً همان نام‌نژادها هستند؛ «تاز» را مشتق از «طی» می‌داند، بدون آنکه متوجه آن باشد که واژه «تازی» یک واژه فارسی سره است، نه دخیل. وی می‌نویسد: «تاز نام نژاد تازی‌ها است که از طی مشتق شده و مشخص‌کننده عرب به طور کلی است. به نظر سریانی‌ها و یهودیان بابلی، طی نام مشترکی برای عرب‌ست که این خود دال بر نقش حاکمی است که این قبیله از جنوب عربستان، داشته است» (کریستین سن، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۳۸).

هاینریش هوبشمان، خاورشناس آلمانی نیز به این موضوع پرداخته است. وی افزون بر آنکه نظر لاگارد مبنی بر ارتباط «تازی» با «تاج» یا «تازیانه» و «تاختن» را رد می‌کند، واژه «تازی» را برگرفته از «طایی» دانسته است (هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۱۴۲).

کاترومر، خاورشناس فرانسوی و نولدکه، خاورشناس آلمانی، نیز «تازی» را با «طی» یا «طایی» در ارتباط می‌دانند (همان: ۱۴۲).

نویسندگان آلمانی کتاب *البدو نیز نظری کاملاً مشابه دارند*. آنها در توضیح چرایی این نامگذاری می‌نویسند: پس از مهاجرت قبیله طی به شمال شبه جزیره عرب، آرامیان یا سوریان امروزی که در همسایگی با آنها بودند، به مرور زمان هر عرب تباری را طایی خطاب کردند. ایرانیان باستان نیز این واژه را از آرامیان به وام گرفتند و آن را در زبان پهلوی به تازی تبدیل کردند؛ از این روست که ایرانیان، عرب را گاه تازی می‌نامند (اوپنهایم و دیگران، ۲۰۰۷، ج ۱: ۲۶۵).

## ۴.۲. بیگانه

در اندک مواردی، مشاهده می‌شود، برخی پژوهشگران تنها با تکیه بر برساخته‌های ذهنی و خیال‌پردازی‌های معنایی خود که اساسی ندارد، چنین برداشت می‌کنند که «تازی» در زبان پهلوی به معنای مطلق «بیگانه» بوده است و به مرور زمان، ایرانیان آن را اختصاص به عرب داده‌اند. همچنان که ترک‌های آسیای مرکزی پس از سیطره بر این منطقه، ایرانیان ساکن آنجا را «تازیک»، «تاژیک» یا «تاجیک» نامیده‌اند.<sup>۱</sup> این در حالی است که هیچ سند تاریخی، ادبی و زبانی که بتواند چنین فرضیه‌ای را به اثبات برساند، در دست نیست. افزون بر آن، با نگاهی به فرهنگ‌های پهلوی مشاهده می‌شود واژه «بیگانه» در زبان پهلوی uzdehīg, bēgānag, anōdag (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۵) و dūr šatrīk (فروشی، ۱۳۸۱: ۹۴) گفته می‌شده است نه تاجیک یا تازیک!

ملک الشعراء محمدتقی بهار، شاعر و ادیب برجسته ایرانی از جمله کسانی است که به اشتباه، واژه «تازی» را در زبان پهلوی به معنای «اجنبی» یا «بیگانه» می‌داند. وی بر این باور است که این واژه در گذر زمان به «عرب» اختصاص یافته است: «ایرانیان از قدیم به مردم اجنبی «تاجیک» یا «تاژیک» می‌گفته‌اند؛ چنانکه یونانیان «بربر» و اعراب «اعجمی» یا «عجم» گویند. این لفظ در زبان دری تازه «تازی» تلفظ شد و رفته رفته خاص اعراب گردید...» (بهار، ۱۳۸۹، ج ۳: ۵۰).

عباس اقبال آشتیانی، دیگر مورخ و ادیب ایرانی است که از خطا و لغزش به دور نمانده است. وی در مقاله «انتقاد بعضی از مندرجات کاوه»، در نقد گفته مارکوارت، خاورشناس آلمانی که «تاجیک» را نام قدیم ایرانیان دانسته است، می‌نویسد: استعمال الفاظ «تاجیک»، «تاجک»، «تازیک» و «تازک» که از یک اصل هستند، ریشه در زبان‌های شرقی دارند و مفهوم آنها مشخص نیست. آنچه معلوم است ایرانیان قدیم «تازیک» را به معنای «عرب» و «زبان عربی» به کار می‌بردند و لفظ «تازی» که هنوز کاربرد دارد، مخفف آن است؛ اما اینکه چطور این لفظ در ترکستان به ایرانیان اطلاق شده است، مشخص نیست. آنچه به نظر من می‌آید این است که واژه «تازی» به معنای «اجنبی» و «بیگانه» بوده است و ایرانیان آن را بر عرب و ترک‌ها بر ایرانیان اطلاق کرده‌اند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۶۹-۵۷۰).

۱. گفتنی است بررسی ارتباط یا عدم ارتباط میان واژه «تازی» به معنای عرب و «تات، تاجیک، تازیک و تاژیک» به معنای قوم ایرانی تباری که در آسیای مرکزی و در کشور تاجیکستان امروزی زندگی می‌کنند، خارج از حوصله این مقال و مرز کار نگارنده آن است و پرداختن به آن در این مختصر، هرگز حق مطلب را ادا نخواهد کرد و پژوهشی کاملاً مستقل می‌طلبد.

## ۵.۲. چادر نشین

اسدی طوسی، صاحب کتاب لغت فرس، با استناد به گفته بهرامی سرخسی شاعر قرن پنجم هجری، «تاژ» را به معنای «خیمه» دانسته است:

خسرو و غازی آهنگ بخارا دارد زده از غزنین تا جیحون تاژ و خرگاه

(اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۱۹۰).

به نظر می‌رسد این تک بیت کهن‌ترین سند ادبی است که در آن واژه «تاژ» به معنای «خیمه» آمده است. به هر حال، دهخدا در ذیل واژه تازی، با تکیه بر معنای این واژه، نظر غریبی را ارائه داده است: «بعضی حدس زده‌اند که تازی اصلاً به معنای چادر نشین است، از کلمه تاژ و تاز به معنای چادر و خیمه و یاء نسبت، و همیشه آن را مقابل دهقان آرند. پس دهقان به معنای روستانشین و تازی به معنای چادر نشین است. طوائف چادر نشین که بیلاق و قشلاق کنند مقابل دهقان که ساکن و تخته قاپو باشد. طبق این حدس، کلمه مورد بحث بار اول به معنای مطلق چادر نشین بوده است و سپس به معنای خاص تری فقط بر عرب اطلاق شده است...» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۴: ۵۴۷۷).

البته چنین فرضیه‌ای اساسی نیست و هیچ پایه تاریخی ندارد؛ چرا که نخست، بنا بر فرهنگ‌های پهلوی، واژه «تاژ» به معنای چادر، خیمه و سایبان در ایران پیش از اسلام کاربرد نداشته است. دوم، این واژه با بسامد بسیار محدود بنا بر روایت شواهد و مدارک ادبی ظاهراً از قرن پنجم هجری در آثار منظوم و منثور فارسی وارد شده و در گذر زمان کاربرد واژگانی و معنایی خود را از دست داده است. در تأیید این گفته همین بس که محمدعلی داعی‌الاسلام، صاحب فرهنگ نظام، واژه «تاژ» را واژه‌ای فارسی می‌داند که مخصوص زبان شعر بوده و در تداول عامه و حتی در زبان نثر کاربرد نداشته است (داعی‌الاسلام، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۸۵).

به رغم تلاش‌های فراوان، ریشه این واژه، یعنی «تاژ» و اینکه از چه زبان و یا لهجه‌ای وارد زبان فارسی دری شده است، مشخص نیست. در این میان، اشاره به گفته محمد دبیرسیاکی خالی از لطف و فایده نیست، وی بر این باور است که معنای «چادر نشین»، «صحرائنشین»، «انسان کمر باریک»، «از قبیل طی» و «مطلق عرب» برآمده از یکی دانستن تازیک مترادف تاجیک و تازیک با تازی به معنای عرب و زبان عربی است. واژه «تات» و مشتقات گوناگون آن، مانند «تت» و «تژک» که در زبان ترکی به معنای «فارسی زبان ایرانی تبار» است، پس از روی کار آمدن ترک زبانان و گسترش حکومت ترکان وارد زبان فارسی شده است و مانند بسیاری از وام واژگان، از راه توسع و مجاز به دلیل چگونگی زندگی دو قوم ترک و فارس، معانی جدید یافته است. فرهنگ‌ها نیز در نقل، با



استنباط‌های درست و نادرست و یکی دانستن ریشه و معنای این واژه با واژگان مشابه، گاه معانی و تفاسیر بی پایه و نادرستی را مطرح کرده‌اند (دبیرسیاقی، ۱۳۷۰، ج ۶: ۳۴۱۷-۳۴۱۸).

### نتیجه‌گیری

با تتبع کتب و منابع تاریخی و ادبی از قرن سوم تا دوره معاصر، می‌توان به این نتیجه رسید که چرایی نامگذاری عرب به تازی به دلیل انتساب به قبیله طّی، یا تاخت و تاز ایشان به ایران زمین در قرن اول هجری، یا چادر نشین بودن آنها، یا بیگانه بودن ایشان در میان ایرانیان، بر اساس مستندات و مکتوبات تاریخی استوار نیست و هیچ سند تاریخی هیچ یک از این تفاسیر و توجیحات را تأیید نمی‌کند.

با بررسی نوشته‌های مورخان فارسی تبار عربی نویسی یا فارسی نویسی پس از اسلام که با اعتقادات و باورهای ایرانیان باستان آشنایی داشتند و همچنین برخی فرهنگ‌نویسان معاصر، می‌توان گفت که «تاز» نام نیای بزرگ عرب بوده است که در باورهای دینی و اساطیری ایرانیان باستان، نسب ضحاک به او باز می‌گردد. آنچه گفته مورخان را تأیید می‌کند، یک سند نویافته در بندهش است. این کتاب با تکیه بر باورهای دینی زردشتیان، «تاز» را نیای بزرگ عرب می‌داند که همراه با همسر خود «گوازک» یا «تازگ» در شبه جزیره عربستان رحل اقامت افکند؛ از این رو، ایرانیان از دیرباز عرب و زبانشان را «تازی» و سرزمینشان را «دشت تازیان» نامیده‌اند.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که واژه «تازی» یک واژه سره فارسی است و چرایی این نامگذاری با تکیه بر روایات تاریخی و متون دینی زردشتیان، به باوری دینی و اسطوره‌ای در نزد ایرانیان باستان باز می‌گردد، مبنی بر اینکه «تاز» نیای بزرگ عرب بوده است؛ باوری که نوشته‌های مورخان ایرانی تبار عربی نویسی و فارسی نویسی پس از اسلام بر درستی آن کاملاً صحه می‌گذارند. همچنین می‌توان فهمید که چرا هم‌زمان با رشد اندیشه‌های باستان‌گرایانه و ناسیونالیستی پس از انقلاب مشروطه به ویژه در دوره پهلوی، کاربرد این واژه به جای «عرب» و «عربی» در میان اهل قلم رواج یافته بود.

### کتابنامه

- ابن بلخی. (۱۳۸۴). *فارسانامه*. تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.
- ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد. (۱۴۲۴ ه.ق). *تجارب الامم و تعاقب الهمم*. ج ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه.



- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد. (۱۳۷۰). کتاب الصیدانه فی الطب. به تصحیح و مقدمه و تحشیه عباس زریاب. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد. (۱۳۸۶). آثار الباقیه فی القرون الخالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. (۱۳۱۹). لغت فرس. با ملحقاتی چند به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۲). «انتقادات بعضی از مندرجات کاوه». از مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی. تدوین: محمد دبیرسیاقی. ج ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. ج ۲. تهران: سخن.
- اوینهایم، ماکس فرایهیرفون؛ برونیش، آرش؛ کاسکل، فرنر. (۲۰۰۷). البدو (الجزء الأول، مابین النهرین العراق الشمالی و سوریه). ترجمه الجزء الاول میشل کیلو و محمود کبیجو. ج ۱. الطبعة العربية الثانية بیروت: الفرات.
- برهان، محمدحسین بن خلف. (۱۳۴۲). برهان قاطع. تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان؛ با مقابله نسخ متعدد خطی و چاپی و تصحیح و توضیح و وجه اشتقاق و ذکر شواهد و افزودن لغات بسیار و تصاویر و نقشه‌ها به اهتمام محمد معین. مقدمه‌هایی به قلم علی اکبر دهخدا، ابراهیم پورداود، علی اصغر حکمت، سعید نفیسی. ویراست ۲. تهران: ابن سینا.
- بندهش. (۱۳۹۵). فرنبغ دادگی. گزارنده مهرداد بهار. ج ۵. تهران: توس.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۹). سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. ج ۳. چ ۱۰. تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۴۵). واژه‌نامه بندهش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- پاول، هرن؛ هوشمان، هاینریش. (۱۳۹۴). فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی. مترجم متن و مؤلف شواهد فارسی و پهلوی جلال خالقی مطلق. بازنویسی متون ترجمه مریم السادات رنجبر. چ ۱. اصفهان: مهرافروز.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. ج ۲. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۶). تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء). ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خاقانی شروانی، فضل‌الدین ابراهیم بن علی. (۱۳۹۳). دیوان. به کوشش سید ضیاءالدین سجادی. چ ۱۱. تهران: زوار.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی. (۱۳۶۲). فرهنگ نظام. ج ۲. تهران: دانش.
- دبیرسیاقی، سیدمحمد. (۱۳۷۰). «تات و تاجیک و تازیک». ناموراء دکتر محمود افشار. گردآوری ایرج افشار. تهران: بهمن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه. ج ۴. تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین. (۱۳۶۳). غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.

- الرفاعی، السيد عبدالله. (۱۳۲۲ ه.ق). «اسم العرب عند الفرس: تازی». الهلال. السنة الثالثة عشرة، العدد ۲. شعبان. صص ۹۹-۱۰۰.
- زمخشری، جارالله العلامة ابی القاسم محمود بن عمر. (۱۸۴۳ م). مقدمة الأدب. لایبزیک: [د.ن].
- شیرین بیگ مهاجر گرگان، هرمز. (۱۳۸۸). «تأملی در تعریف دو واژه از فرهنگ معین». حافظ. ش ۶۲. صص ۴۷-۴۹.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۳). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- علی، جواد. (۱۴۱۳ ه.ق). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. ج ۱. بغداد: جامعه بغداد.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۰). شاهنامه فردوسی. تحت نظری. ۱. برتلس. ج ۱. مسکو: انستیتوی خاورشناسی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۰). شاهنامه فردوسی. تحت نظری. ۱. برتلس. ج ۷. مسکو: انستیتوی خاورشناسی.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی به پهلوی. ج ۳. تهران: دانشگاه تهران.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۴). فرهنگ سغدی: سغدی فارسی انگلیسی. تهران: فرهنگان.
- کریستین سن، آرتور امانوئل. (۱۳۶۳). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان. ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار. ج ۱. تهران: نشر نو.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). زین الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ماهیار نوایی، یحیی. (۱۳۷۷). «تاجیک و تازی». ارج‌نامه ایرج، به پاس نیم قرن سوابق درخشان فرهنگی و دانشگاهی استاد ایرج افشار. به کوشش محسن باقرزاده. تهران: توس.
- مجمل‌التواریخ. (۱۳۱۸). تصحیح: ملک‌الشعراء بهار. تهران: خاور.
- محمد پادشاه. (۱۳۳۶). فرهنگ آندراج. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. ج ۲. تهران: خیام.
- مکنزی، دیوید. دنیل. (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص. (۱۳۴۷). دیوان. به کوشش محمد دبیرسیاقی. ج ۳. تهران: زوار.
- وحید. (۱۳۱۰). «تازی». مجله ارمنان. ش ۱۳۱. صص ۶۲۷-۶۲۸.
- هدایت، رضا قلی‌خان. (۱۲۸۸). فرهنگ انجمن آرای ناصری. تهران: اسلامیه.
- یشت‌ها: قسمتی از کتاب مقدس اوستا. [بی‌تا]. تفسیر ابراهیم پورداود. بمبئی: انجمن زردشتیان ایرانی، انجمن ایران لیگ.